



پرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

فرزانه آزاده نیکفرجام جناب آقای وحیدنیا مدیر ارجمند و ارزنده و گرانقدر مهنام و وحید. عباس کیوان قزوینی در زمان ارادت خود بملاسلطان کتابادی تفسیر بیان السعاده را در طی ۲۸ ماه تصحیح نموده و در ۳۱۶ مرتبه مطالب تفسیر را و تصحیح نموده و ۱۵۴ بار حواشی از خود بر تفسیر افزوده است و شرح کلمات باباطاهر عریان بفارسی تألیف ملاسلطان را نیز تصحیح نموده و ۲۳ مورد حواشی از خود آورده است و پس از فوت ملاسلطان رساله

شهیدیه که بعداً مأخذ کتاب نابغه علم و عرفان گردید تألیف نمود و کتاب صالحیه را بانضمام شرح حال ابوسعید ابوالخیر و تاریخچه بنای مقبره شاه نعمت‌الله ولی را بدون اینکه نامی از خود ذکر کند تألیف نموده است و پس از کناره‌گیری از مناصب طریقتی هشتادروز در مدرسه سپهسالار بمنبر رفته و در همه این ایام سی‌و‌دو نفر از افاضل عصر درپای منبر تقریرات کیوان را کتابت نموده‌اند این ناچیز در طی سالها کوشش توانسته تعداد زیادی از مکاتیب معظم‌الیه را که مشحون از مباحث علوم اسلامی است گرد آورد. با شرح حال جامع و شگفت ایشان بطبع رساند تا پژوهندگان حق و حقیقت را راهنما و مددکار باشد. اینک شرح حال کیوان بقلم خودش نقل از کتاب مکاتیب کیوان که تاکنون در مطبوعات کشور نقل نگردیده ذکر می‌گردد.

سرهنگ نورالدین مدرسی چهاردهی .

مورخ حقیقی آنستکه دیده و فهمیده‌های زمان خود را بر استی بیفزونی و کاستی بنویسد تا جای باورد داشته باشد آنکه نادیده را بنویسد خواه گذشته خواه حاضر اما شنیده جای باور ندارد تاریخ از علوم سلطنتی است باید شاه یکدانای خوش قلم را وادارد با تشویق تام بنویستن مهمات ولایات خود و جاهای دیگر (اگر نفوذ تام دارد) اگر همه شاهان تاریخ زمان خود را با تتبع بنویسند و بهمدیگر دهند و هر دوره چنین باشد يك علم آرام بخشی بدست مردم خواهد آمد افسوس که تاکنون نشده برای نبودن مقتضی بودن مانعها و سبب واقعی بدبختی بشر است (از که باید گله نمود هنوز ما او را نیافته‌ایم با آنکه او پیدا است) اینک من برای پیشنهاد دیگران آندم که از بس خسته میشوم (چون که عادت بیازنی نکرده‌ام تا بیازیه رفح خستگی کنم) از سر گذشت خود مینویسم در نوزده فصل بعدد حروف مکتوبه بسم الله الرحمن الرحیم فصل اول از چهارده سالگی من تا شانزده سالگی پدرم تاریخ تولدم را ننوشته مادرم میگفت تو نزدیک دو سال بودی که ما این خانه را از اراضی خان کرد خریدیم و آنقدر میدانم که تو عصر چهارشنبه بیست و چهارم ذیحجه بدنیآ آمدی گفتم مادر جان مشیمه خود را وصلت پدرم را از دنیا نمیشماری آخر مدتی نامعلوم در اوعیه

تناسل پدرم که اولش کلیه طرف راست است و آخرش بیضه چپ ( که آنجا قوه جان حیوانی بنطفه میرسد) بوده ام و نهمام هم دردل تو بوده ام. گفت بیشتر که یازده ماه بودی من با دقت شمردم ماهها تیرا که بی نماز نمیشدم (حیض را از خجالت بی نماز مینامید) پس من قباله خانه را خواندم ماه جمادی الاخر سال ۱۲۷۹ بود برابر ماه مه ۱۸۶۳ میلاد دانستم که تولدم در آخر سال ۲۷۷ بود برابر ماه آوریل ۱۸۶۱ پس اکنون مجرم ۱۲۹۲ برابر دسامبر ماه آخر ۱۸۷۴ چهارده سالم تمام است و تازه مکلف شده ام زیرا گاهی (محتلم) میشوم و فقها گویند که ۱۵ سال آخر تکلیف است (یعنی دیرتر از آن نمیشود) و کاشف از سبق تکلیف است نه موجد آن پس زودتر از ۱۵ هم میشود بتفاوت هوا و بنیها. تازه از سفر زیارت قم ( که شرح آن در جلد دوم کیوان نامه صفحه ۴ تا ۸ هست) برگشته ام در مدرسه التفاتیه که قدیمتر مدرسه قزوین است و دارای ۲۲ حجره سه مدرس بزرگه خواجه التفات از وزرای چنگیزی در هفتاد هجری برابر ۱۳۱۵ ساخته و سده وقف پر خرج طلاب که باید ۴۸ نفر و سه معلم باشند بوده و بس بوده هستم شاگرد ملا باقرم که او شاگرد پدرم بوده جامی و حاشیه میخوانم و حاشیه بر صمدیه مینویسم و شرح بر عوامل و کتاب مستقلی هم در نحو شروع بنوشتن کرده ام که با استدلال بنویسم اما یکجا عدد چهارده را که باید اربع عشر بنویسم رابع عشر نوشتم بعد که فهمیدم غلط است چنان شرمند شدم که هرگز از یادم نمی رود زیرا آنکه لفظ چارده را چارده می بنویسد میباید سراز توی سرها بر آرد و خود را مؤلف شمارد آنوقت یادم آمد که در قم قدرت شاعر بمن گفت که مقدمات ذوقنوی در تو هست پس شرمند ترم که من کجا و ذوقنوی کجا. چون موقوفات این مدرسه بالسویه نیست بلکه بتفاوت درس است و خوب مشوقی است من زور بدرس و مباحثه آورده ام روزی پانزده مباحثه میکنم تا از همدرسانم جلو رفتم و خیلی بگیرم و ام گرفتارم که امسال سی و هفت ریال گرفتم و خیلی پولست همه چیز ارزانست تفاضل طلاب هر مدرسه بچهار چیز است اول آنکه مدرس باشد که او از موقوفات حق مدرسی هم میگیرد بغیر حق طلبه که باندازه درس است دوم بمرجمیه

اشتباه‌پرسی که طلاب اگر عارشان باشد درس خواندن نزد کسی اشتباه را از او می‌پرسند و شاید بقدر يك درس فایده می‌برند آنکاه او اگر بيمطالعہ جواب خوب گفت عنوان پیدا میکند اکنون در این مدرسه ما یکی ملا احمد و یکی ملاحنیفه هر دو خویشینی در اشتباه‌گوئی حاضرند برای زیادتى حافظه و ماه‌گاهی جای مشکل. يك کتاب را مانند (حاصل و محصول) جامی و اشعار مطول بی آنکه واقماً ندانیم بهانه می‌کنیم از آنها می‌پریم و سخن در سخن می‌آوریم و فائده بزرگی از آنها می‌بریم سیم آنکه معروف بخوش فهمی باشد و خیلی‌ها مشتاق هم مباحثه‌شدن با او باشند و من این اندازه هستم که کسی عار از مباحثه بامن ندارد چهارم آنستکه از مدرس مدرسه بی‌نیاز باشد و برود بیرون مدرسه نزد علمائیکه در خانه خود درس می‌گویند بخواند منهم تلاش می‌کنم که چنین باشم یعنی زود برسم بمطول زیرا مدرسهای خانه‌گی پائین‌تر از مطول را می‌گویند مطول گو حاج میرزا یحیی است که در جلد دوم کیوان نامه حکایتی از او نقل شده و رسائل گو دو نفرند شیخ عبدالحسین الموتی که پرسش اخیراً وکیل مجلس شد و ملاعلی اکبر جلوخانی (که من آخر رسائل نزد او خواندم و حاشیه عربی نوشتم پس از تمام شدن او هم اجازه مدرسی بمن داد و هم در مدح حاشیه من نوشت (قضیه الانصاف انه یلیق ان یکتب بالنور علی- الاحداق لا بالمجر علی الاوراق) یعنی انصافاً این کتاب را باید بانور بر حدقه چشم نوشت نه با مرکب بر ورقه کاغذ پس من چنان در درس بر خود فشار آوردم به نخواستیدن شهای زمستان تا صبح و زیر کرسی ننشستن و شب شام نخوردن که امسال که ۱۲۹۳ باشد ۴۷ ریال موقوفات گرفتم زیرا شرح لعمه با معالم می‌خوانم (ترتیب کلاسهای قدیم را در جلد اول کیوان نامه نوشته‌ام) و چهار کتاب در نحو تألیف کرده‌ام دو تا شرح دو تا مستقل که فتوا داده‌ام مثلاً حیث را مشهور همیشه مبنی میدانند من وقت اضافه‌اش بمفرد معرب میدانم در شرح عربی بردعاه صباح که در تهران چاپ شد در جمله دکنی حدلانک الی حیث

النصب نوشتم که حیث بجراسست معربست شرط مبنی بودن حیث آنستکه اضافه بجمله شود یا با ماء کافه باشد مانند حیثماکنتم و نیز شرحی مفصل بر ادعیه وضوء نوشتهام و آنجا سه تأیوم است که اضافه بجمله شده یوم تبيض فيه الوجوه یوم تسود فيه الوجوه یوم تنزل فيه الاقدام همه کتب دعایوم مضافست و من یوماً نکره نوشتهام تا هر سه جمله صفة یوماً شود زیرا در آن جمله هافیه هست که بر میگردد بیوم و در مضاف الیه که با مضافش وحکم يك کلمه پیدا میکند نمیشود ضمیر راجع بمضاف باشد زیرا مرجع ضمیر باید کلمه دیگر باشد در آیه یوم تبيض وجوه جمله ضمیر ندارد اضافه یوم درست است زیرا هر جمله که مضاف الیه شد باید بتأویل مصدر رفته مفرد شود. ( یوم بیامن وجوه و سواد وجوه و زلة الاقدام ) دیگر جای ضمیر نیست اگر باشد غلط میشود در آیه ضمیر نیست اما در دعاء چون ضمیر هست اضافه غلط است باید صفت یوماً باشد روزیکه روها در آنروز سفید میشود یا سیاه میشود و یا باهامیلفزد. و همگنانم که معروف بخوش فهمی بودند مانند (بالاقوش) زهرائی نامش اسمعیل چون ریزه اندام و چابکست بالاقوش لقب دارد هیچ ترقی ننمودند و از موقوفات هم بقدر پارسال گرفتند یکی از خود نمائیهای من آنستکه در مجالس روزه بر روزه خوانها ایراد میگیرم که عبارت عربی را غلط خواندید یا حدیثی از آنها میبرسم نمیتوانند جواب دهند مردم می بینند و خوش فهمی من مشهور میشود چونکه روزه خوانی پنجاه سالست که مرسوم شده بجای شبیه که از زمان صفویه شروع شد و خیلی مهم و پر رونق تکیه ها در شهرها ساخته شد شبیه خوانها هم دولتمند شدند هم رئیس خوشگذران فقهاء زمزمه حرام بودن شبیه را کردند از دوسه راه و بتدریج کم شد مجالس روزه بدانش شد عهد صفویه و نادر و زندیه ابداء مجالس روزه نبود اما شبیه بسیار بود شبیه خوانها بی سواد بودند نتوانستند روزه خوانی کنند و طلاب فضلاء هم عار از

روضه خوانی دارند لذا روضه خوان باید برزخ میان شبیه خوان و طلاب باشد پس از عهده جواب طلبه با فهم برنمی آید مگر آنروزها حاج ملاعلی ( که شرح حالش را در آخر همین فصل خواهم گفت) پیدا شده که شاگرد پدرم بوده از بی چیز زیر ننگ روضه خوانی رفته و دولت مند شده مانند همه روضه خوان ها که رشک طلاب فاضل تهیدست شده اند هر طلبه فقیری که روضه خوان خوش لباس اسپسوار دامی بیند این شعر را میخواند :

کم عالم فاضل اعیان مذاهبتہ و کم جاهل باقل ملقاء مردوما  
یعنی برداشتمند راه روزی بسته شده نادان خوشگذرانست

روزی حاج ملاعلی که بالنسبه باسواد است در منبر حدیث (لاتسبواعلیا فانه خشن (شوش) فی ذات الله) را خواند من معنی ذات را از او پرسیدم گفت اینجا بمعنی در باره خداست گفتم این معنی اگر لاتسبوا لله عند علی بود خوب بود و اکنون سفید نیست او و اماند .

دنباله این مقاله تاکنون بدست نیامده است (نورالدین چهاردهی)  
کیوان قزوینی ، در نوشته های خود جای دیگر در باره خود چنین مرقوم فرموده اند :  
(نقل از کتاب مکاتیب کیوان قزوینی که تاکنون بحلیه طبع در نیامده است ) .

دمتولد در ۱۲۳۹ در قزوین علوم ادبیه و شش علم اسلامیرا تکمیل در بیست و سه سالگی بتهران آمده فنون حکمت ریاضی و طب و الهی تکمیل و بنجف رفت علوم اجتهادی را تکمیل و مجاز شد و رساله فارسی و عربی نوشت و بعد داخل سلاسل تصوف شده یکیک در هر سلسله سیر کرده و بر ریاضت شاقه مشغول و پنج مقام تصوف را طی نموده از هر یک منصب ریاست یافت تا قطبیت و ۱۷ سال که ۸۷۵ هفته باشد قطب صوفیان بود و سه هزار مرید از جان گذشته

داشت در شصت سالگی بیارقه فکر راسخ یکباره ترك همه مناسب ارشاد و اجتهاد و علوم را نموده منزوی شد و بتألیف کتب عربی و فارسی پرداخت و اکنون ۱۸ سال است که معاشرت با مرید و غیره ندارد و کسرا بخودراه نمی‌دهد و جز نوشتن کتب کاری ندارد قرآن را فارسی کرده چندین هزار نسخه طبع و نشر داد اکنون سی سالست بی‌دندان شده دندان نمیگذارد و میگوید: آدم مردنی دندان نمیخواهد و عکس هم نینداخته بود. تاکنون برای پشت کتاب عکاس بخانه آورده و دوشیشه عکس انداخته خودش نگهداشت و بعکس نداد فقط برای دیدار خوانندگان کتبش خود را حاضر ساخته به آن‌ها سلام می‌دهد و چند سطر خط خودش را هم عکس انداخته جزه بعضی کتاب‌ها نمود بمحض یادآوری و الاخطش خوب نیست و چند سطر هم در میوه زندگانی که چاپ سنگی است بخط خودش طبع شده و حواشی بر بعضی کتب منطعبه بخط خود نوشته»

- آثار کیوان قزوینی که هنوز بطبع نرسیده است بشرح زیر است:
- ۱- تفسیر کیوان ۶۰۵. ۲- اختلافیه جلد دوم.
  - ۳- کیوان نامه جلد سوم. ۴- شرح رباعیات خیام
  - ۵- ترجمه قرآن بفارسی. ۶- هزارویک کلمه
  - ۷- دوره کیوان. ۸- روشن روشن.
  - ۹- سرانجام. ۱۰- ذوالیاری.

حبیبی را

سای ذواروغربای

سلاج نمایند ...